

از کثرت‌گرایی تا جهان‌شمولی معرفت

احد فرامرز قراملکی^۱

چکیده

نسبیت‌گرایی را لازمه کثرت‌گرایی معرفتی می‌انگارند. چنین تلقی می‌شود که آن، ریشه در نیمه دوم عصر مدرنیته دارد و تفسیر کانتی - پوپری از توسعه علم، به چنین بحرانی انجامیده است. فایرabend را به دلیل افشا کردن این بحران، بدعت‌گذار خوانده‌اند. کثرت‌گرایی، برآمده از نظریه زمینه‌مندی معرفت و تجارب بشری است و آثار آن در زمینه‌های معرفت، اخلاق، دین و سیاست، تهدیدی است که به نسبیت‌انگاری و آنارشسیسم در اندیشه منجر می‌شود. برای پیش‌گیری و درمان این آفت، مواضع مختلفی اتخاذ شده است، از جمله برگشت به تفکر سنتی. این تحقیق بر آنست که کثرت‌گرایی روش‌شناختی می‌تواند تحویلی‌نگری و نیز نسبیت‌انگاری برآمده از کثرت‌گرایی معرفتی را با حفظ زمینه‌مندی معرفت، پیش‌گیری و درمان کند. کثرت‌گرایی روش‌شناختی در دو الگوی مطالعات تلفیقی و دیالکتیکی، می‌تواند کثرت‌گرایی را از تهدید به فرصت تبدیل و جهان‌شمولی معرفت را تضمین کند. کارایی این دو الگو مشروط به سه امر زبان مشترک، توان و هوش هیجانی محقق در مواجهه با دیدگاههای رقیب و قواعد منطقی تعامل رشته‌هاست.

کلید واژه‌ها: کثرت‌گرایی، نسبیت‌انگاری، فایرabend، کثرت‌گرایی روش‌شناختی، مطالعه میان رشته‌ای، زمینه‌مندی معرفت.

طرح مسأله

پست مدرنیسم، گامی فراتر از مبانی مدرنیستی برای حل معضلات مدرنیسم است و مهمترین ویژگی معرفتی آن نسبیت‌گرایی مغشوشی است که پست مدرنیسم به آن می‌انجامد (اریکسون^۱، ۲۹۳). آیا نسبیت‌گرایی و آنارشسیسم معرفتی لوازم‌گریز ناپذیر مبانی پست مدرنیستی است و یا آنها نتایج قرائت خاصی از آن مبانی است؟ آیا کثرت‌گرایی، آنارشسیسم معرفتی و نسبیت‌گرایی، نتایج واقعی این مبانیند و یا آثار پنداری آنهاست؟ آیا نسبیت برآمده از فراتجددگرایی را چاره‌ای هست؟

مراد از معرفت در این مسأله، بیش و کم مفهومی است که در معرفت‌شناسی به کار می‌رود، اما آن را شامل هرگونه آگاهی بشری اعم از باور، علم گزاره‌ای و دانش به کار می‌بریم. در این مفهوم، تفاوت میان معرفت تجربی، معرفت دینی، معرفت عرفانی و حتی فلسفه را مورد لحاظ قرار نمی‌دهیم.

اینکه پست مدرنیسم به کثرت‌گرایی و نسبیت‌گرایی رسیده است، پیش فرض تحقیق حاضر است و نه مسأله آن و به همین دلیل، و در اینجا فقط به توضیح مراد از ادعا بسنده می‌کنیم و به طرح دلایل مخالفان و موافقان و ارزیابی دلایل آنان نمی‌پردازیم.

روی آورد پژوهش

در برابر بحران پست مدرنیسم، مواضع گوناگون می‌توان اخذ کرد: یک، شیطانی خواندن آن مادر و این فرزندان. پست مدرنیسم، مادر شیطانی است که چنین فرزندان شریبری را به میان آورده است. کثرت‌گرایی، نسبیت‌گرایی و آنارشسیسم معرفتی در واقع زاییده مدرنیسم و پست مدرنیسم‌اند، بنابراین راه‌گریز از لوازم‌تجدد و فراتجدد، آنست که به سنت سلف برگردیم و خود را از بندهای خلف رها سازیم (نمونه‌ای از این موضع‌گیری را در فرهنگ معاصر ایرانی نک: نصیری، ۱۳۸۲).

اینگونه موضع‌گیری غالباً بر ساز و کار حذف مسأله به جای حل مسأله استوار است، ساز و کاری که در مهارتهای حل مسأله، آن را ساز و کار «کبک» می‌خوانیم. سعی در

ندیدن معضل، راه حل آن نیست. این موضع، همچنین از چند حیث، سخت ساده‌انگارانه و عافیت طلبانه است: (۱) عدم انفکاک بین مبانی و نتایج. (۲) عدم تحلیل و تمایز لوازم‌گریز ناپذیر و آثار درمان‌پذیر. (۳) ابتناء بر خطای همه یا هیچ‌انگاری.

موضع دوم، تسلیم کامل نسبت به آنچه پیش آمده و «الخير فيما وقع» گفتن به نتایج پست‌مدرنیسم است. اما، آنچه در دامن پست‌مدرنیسم پرورش یافته است، خود آستن خودستیزی و علم‌گریزی است. همان‌گونه که تحویلی‌نگری، عمده‌ترین بحران مدرنیسم و مانع تولید و توسعه علم، حتی معرفت‌برهانی، در آن روزگاران بود (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۳ a)، نسبت‌گرایی هم به عنوان آسیب‌زاترین بحران پست‌مدرنیسم، رشد دانش را تهدید می‌کند. بنابراین، اخذ این موضع نیز ساده‌انگارانه است.

موضع سوم، مواجهه نقادانه با پست‌مدرنیسم است. مقصود از مواجهه نقادانه آنست که، فراتر از نفی و اثبات ساده‌انگاران، به تحلیل و نقد مبانی و ماهیت پست‌مدرنیسم پردازیم. در این مواجهه، می‌توان مبانی را از نتایج تمایز داد، اما حکم نتایج را از حیث بطلان و یا فساد به مبانی سرایت نداد. آیا رابطه مبانی تجدیدگرایی و فراتجددگرایی با نسبت‌انگاری، مانند رابطه قضیه شرطی است که به دلیل فساد تالی، مقدم آن نیز باید فاسد تلقی گردد؟ مواجهه نقادانه از رویکرد مبتنی بر «همه یا هیچ» دوری می‌کند و به سنجش روشمند عناصر پست‌مدرنیسم می‌پردازد.

یکی از راههایی که در مواجهه نقادانه با پست‌مدرنیسم به میان می‌آید، حرکتی فراسوی پست‌مدرنیسم است که به ویژه در دهه اخیر مورد توجه برخی از دانشمندان قرار گرفته است: «ما باید به سوی فراپست‌مدرنیسم رهسپار گردیم» (اریکسن، ۲۳۹). اخذ این طریق، محتاج الگوی روش‌شناختی است. با چه الگویی می‌توان چنین حرکتی را انجام داد؟ کسانی چون ژرار^۱ بر مبنای «عینیت آینده»^۲ در نظرگاه‌گرایی^۳ نیچه^۴، این حرکت را قابل انجام می‌دانند و آن را موضعی مسیحی تلقی می‌کنند (مثلاً، ژرار، ۱۹۷۸). موضع یک متفکر مسلمان در مواجهه با پست‌مدرنیسم چگونه می‌تواند باشد؟ مفهوم «موضع یک مسلمان» دو عنصر را با خود حمل می‌کند: یک، تحلیل معضله

1. Rene Girard

2. futur objectivity

3. perspectivism

4. Friedrich Nietzsche

معطوف به زمینه‌های فرهنگی در جامعه اسلامی. دو، بهره جستن از آموزه‌های دینی در وحی اسلامی (کتاب و سنت). آیا بر مبنای این آموزه‌ها باید بر تمام آنچه تجدد و فرا تجدد است، اذبار کنیم یا تسلیم محض آنها باشیم و یا موضع نقادانه و البته بازیگرانه اخذ کنیم. در این صورت بر مبنای آموزه‌های دینی چه الگویی را می‌توان برگرفت؟

بسیاری از محققان معاصر، به ویژه دین پژوهان و نیز روشنفکران دینی جامعه ما در مواجهه با کثرت‌گرایی به نوعی سردرگمی رسیده‌اند. امروزه کثرت‌گرایی در عرصه‌های مختلف معرفتی، اخلاقی، دینی و ... سایه افکنده است. ترجیح داده می‌شود به جای عرفان از عرفانها سخن گفته شود (مثلاً، نک: کتز^۱، ۱۹۸۳، ۴) و به جای دین، ادیان طرح گردد (مثلاً، نک: اسمیت^۲، ۱۹۷۸). همچنین است در سایر حوزه‌های معرفتی. نزاع بر سر وحدت و کثرت، فرزند چنین فضایی است. به عنوان مثال، در کنگره «فهم دین و معضلات روش شناختی آن» (لبنان، اکتبر، ۲۰۰۴ م.) در غالب مقالات، نزاع بر سر این بود که فهم دین را منهج واحدی است یا مناهج متعدد.

اما، بدون دغدغه روش‌شناسی، این نزاع را حاصلی نیست. طرفین نزاع، غالباً، با غفلت از اصل روش شناختی تمایز مشکله^۳ و مسأله^۴، به جای تدوین دقیق و صورتبندی منطقی مسأله، به بحث از مشکله‌ای مبهم می‌پردازند و بدون توجه به زمینه‌ها و به ویژه پارادایمیایی که مشکله در آن روئیده و سر برآورده است، به اخذ مواضع عجالتی بسنده می‌کنند و فارغ از دغدغه آزمون پذیری، پاسخ حدسی و اولیه خود به معضله را نظریه‌ای در حل نسبیت‌گرایی پست مدرنیستی تلقی می‌کنند (تفصیل سخن در باب تمایز مشکله و مسأله را نک: فرامرز قراملکی، ۱۳۸۳ ب).

حل روشمند بحران معرفتی پست مدرنیسم منوط به شناخت زمینه‌های تاریخی این بحران است و آن شامل زمینه‌های بسیار متنوع سیاسی، جامعه‌شناختی، اقتصادی... می‌شود. در این میان به زمینه‌های معرفت شناختی آن بسنده می‌کنیم.

1. Steven Katz

2. Wilfred Cantwell Smith

3. difficulty

4. problem

زمینه‌های معرفت‌شناختی نسبیت‌گرایی

فرا تجدد‌گرایی مسبوق به تجدد‌گرایی است^۱ و ریشه بسیاری از معضلات آن را می‌توان در پارادایم حاکم بر مدرنیسم جستجو کرد. دوره آغازین مدرنیسم با تلاش دکارت و بیروان وی برای استقرار عقلانیتی عینی و جهان شمول قرین است. ریشه مدرنیسم، جستجوی روشنگری متقدم برای یافتن عقلانیتی عینی است که بر خشونت دینی قرن ۱۷م اروپا غلبه کند (تولمن^۲، ۱۹۹۰؛ استوات^۳، ۱۹۸۸). چنین فرض می‌شد که این عقلانیت عینی، افزون بر بهبود بخشیدن به زندگی از طریق علم، نسبت به آرمانهای ایدئولوژی خود بی‌طرف است و می‌تواند فرآیندی عاری از ارزش ارائه دهد. محقق از فرآیند تحقیق قابل حذف است. با تکیه بر قواعد راهبرد اندیشه می‌توان بر حقایق قطعی، ابدی، جاودان و جهان شمول دست یافت. پوزیتیویسم نیز بر شناخت علمی اثبات پذیر تأکید و با نسبیت‌گرایی علم مبارزه می‌کرد. وحدت را در علوم حاکم و بی‌طرفی را در تحقیقات علمی قابل وصول می‌دید.

اما، دوره دوم مدرنیسم، تصویر دیگری از تکامل معرفت به میان آورد. نقد عقل محض، بدون تردید، تاریخ فلسفه را به دو نیمه قبل کانتی و بعد کانتی تقسیم می‌کند. سایه کانت بر تفکر فلسفی و الهیاتی پس از وی سنگینی می‌کند. مهمترین عنصر در فلسفه انتقادی کانت، تمایز نومن (شیء برای خود) و فنومن (شیء برای ما) است. نظریه عینکی شناخت در برابر دیدگاه آینه انگاری ذهن، تأکید بر نقش فعال ذهن در فهمیدن کردن جهان، ثنویت برخاسته از تمایز نومن و فنومن، جایگزینی تضادم و ابطال به جای انطباق و اثبات، نهی است که خبر از بحران معرفت را در سده‌های بعد اعلان می‌کند. اینکه عالم و معرفت اندوز، فعال است نه منفعل، طراح است نه عکاس، به یک معنا، ذاتی امر شناخت است - نه گریز پذیر است و نه درمان پذیر. از زمان کانت به بعد، نقش پیش فرضهای ذهنی مکشوف شد: دیدن مسبوق به ذهن آکنده از معلومات و

۱. مراد از مسبوقیت در اینجا به معنای (نفی) نیست. پست مدرنیسم چنانچه واژه نشان می‌دهد آنتی

مدرنیسم نیست.

تئوریهاست و از این رو، از آنها گرانبار شده و رنگ می‌پذیرد. علوم، داد و ستد پنهان و مهار ناپذیر دارند.

علم شناسی کانتی - پوپری با علم شناسی ارسطویی - دکارتی و پوزیتیویستی، فاصله داشت. در این تصویر «جهان تاریک است و خود را نمی‌نمایاند و ذهن چون چراغ است نه کشکول، معیار علمی بودن ابطال‌پذیری است، نه اثبات‌پذیری، علم در انقلاب دائم است و یا متضمن انقلابهای نادر است، در علم هیچ قضیهٔ مبنایی و دست‌نخوردنی وجود ندارد و علم، مؤسس بر هیچ اساسی نالرزیدنی و غیر مواضعه‌ای استوار نیست و همواره امکان دارد که همهٔ قضایای اولیهٔ حسی بر حسب مواضعه، معروض نقد و یا تعویض قرار گیرند، فرضیات و قوانین به یک اندازه بر لبهٔ لغزش‌گاهند. و قانون اثبات شدهٔ جاودانی در علم نشان نمی‌توان داد» (سروش، چهل و پنج، چهل و شش).

آیا چنین تصویری از علم موهوم نسبی‌گرایی نیست؟ دانشمندان مدرنیسم، با تدبیرها و حیل‌های فراوان سعی کرده‌اند پاسخ منفی به این سؤال بدهند: «نسبیست حقیقت به هیچ رو مقبول نیست بلکه رئالیسم انتقادی و تخمینی^۱ مبنای متافیزیکی فلسفهٔ علم است. روش علمی افسانه نیست و یافته‌ها و تئوریه‌ها، نهایتاً باید در محضر این روش حاضر شوند و قوت و ضعفشان آشکار گردد» (همو، چهل و هفت).

مهمترین حیل در حفظ عینیت و رئالیسم، تمسک به تمایز مقام گردآوری^۲ و مقام داوری^۳ است. این تمایز که اساساً به برخی از فیلسوفان پوزیتیویسم، مانند هرشل حکیم و عالم انگلیسی و رایشنباخ^۴ متعلق است، سخت مورد استقبال پوپر قرار گرفت. به زعم آنان، رهیافت عالمان در تقرب به نظریه (در مقام گردآوری) مسبوق و مصبوغ به ذهنیت آنان، ایدئولوژیهای آنان، و آکنده از ارزشهاست اما چه باک؟ نظریه‌های به دست آمده را می‌توان به ترازوی تجربه سنجید و با بی‌طرفی و عاری از ارزشها و ایدئولوژیها علم را رشد داد.

بر این مینا، رئالیسم را می‌توان با مفهوم‌سازی نوین حفظ کرد. زمینه‌مند بودن مقام گردآوری و روش مندی مقام داوری می‌تواند مبنای رئالیسم تخمینی کانتی - پوپری گردد

1. conjectural realism

2. context of discovery

3. context of justification

4. H.Reichenbach

و جهان شمولی معرفت را تأمین کند.

در حوزه تجارب مختلف عرفانی نیز استیسی با حيله‌ای قریب به آن، از کثرت‌انگاری به وحدت‌انگاری می‌رسد: کثرت در مقام تفسیر تجارب عرفانی و وحدت در خود تجربه. اما آیا قول به زمینه‌مندی در یک حیطه (مقام گردآوری یا مقام تعبیر) به نحو همه یا هیچ، درخت کثرت‌گرایی و نسبت‌گرایی مهار نشدنی پست مدرنیسم را بارور نمی‌سازد؟ ملک‌تایر^۱، کتز و بسیاری از دانشمندان، پاسخ مثبت به این مسأله داده‌اند. به طور دقیق، همان ادله و عواملی که مقام گردآوری و نیز عرصه تعبیر تجربه را متأثر از محقق و صاحب تجربه می‌کند، مقام داوری و تجربه را نیز زمینه‌مند و شخص وابسته می‌سازد. بحث خود از بحران معرفتی پست مدرنیسم را از فایرابند^۲ آغاز می‌کنیم.

بر ضد روش

سروش در مقدمه‌ای بر ترجمه مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین نوشته برت^۳، به سال ۱۳۶۹ ش می‌نویسد: «گمان نگارنده اینست که دهه‌های آتی شاهد بازگشت معتدل فلسفه علم به دوره منطقی توصیه‌ای خواهد بود و هرج و مرجی را که آشوب‌پسندانی چون فایرابند بدان معتقد و مبتهج‌اند بر نخواهد تافت و تألیف سامان‌مندی از توصیه - توصیف را ابداع و اعمال خواهد کرد (سروش، پنجاه و یک). فایرابند کیست و آشوب‌پسندی او که حاکی از بحران فرا تجدیدگرایی است، چه ماهیتی دارد؟ و با چه الگوی روش‌شناختی می‌توان چنین آشوبی را فرو نشانند؟

فایرابند، مؤلف کتاب معروف بر ضد روش^۴ (۱۹۷۵م)، را یک بدعت‌گذار دانسته‌اند (مثلاً، لازی، ۳۰۳). این شهرت واقعی است، زیرا همانگونه که هیوم، کانت را از خواب جزمی بیدار کرد، نهیب آشوب آور فایرابند نیز علم‌شناسان را از جزم‌گرایی پنهان پوپیری بیدار ساخت. تمایز مقام گردآوری و مقام داوری، کارآمد نیست. زیرا از حیث گرانباز از نظریه بودن و زمینه‌مندی، تفاوتی بین این دو مقام وجود ندارد. این مطلب با سخن کتز در رد دیدگاه وحدت‌انگارانه استیسی قابل مقایسه است. کتز می‌گفت بین

1. Macntyre

2. Paul Feyerabend

3. Edwin Arthur Burtt

4. *Against Method: out line of an Anarchistic Theory of Knowledge*

تجربه عرفانی و تعبیر تجربه، تفاوتی در زمینه‌مندی وجود ندارد.

اگر چنین باشد، در این صورت، عقلانیت و موجه بودن، ملاکهای عینی و جهان شمول خود را از دست می‌دهند. گویی روش علمی به یک معنا افسانه است، زیرا فهم در ارتباط با «من» تقوم می‌یابد و این من، نه کلی طبیعی (انسانیت) ارسطویی است و نه جوهر فکر دکارتی، بلکه من تاریخی حاصل از تربیت اجتماعی است. اگر در مقام گردآوری، رؤیت مسبوق و مصبوغ به تئوریهاست، چرا در مقام داوری چنین نباشد؟ اگر فهم و تفسیر من از تجارب زمینه‌مند است، چرا خود تجربه که تجربه من است چنین نباشد؟

مقصود فایربرد از اینکه «فلسفه علم موضوعی است با گذشته برجسته و عظیم» آنست که علم شناسی ارسطویی به پایان رسیده است. بدین ترتیب، معرفت تابع زمینه‌های شخصیتی و جبرهای اجتماعی انگاشته می‌شود و به نسبت‌گرایی تمام عیار پست مدرنیسم می‌رسیم (هلیس^۱ و لوکس^۲، ۱۹۸۲). مارکس و ایده مسبوقیت اندیشه بر پیشه دوباره جان گرفته است.

نقدهای پست مدرن اظهار نموده‌اند که تمامی اشکال عقلانیت، هم حاصل و هم سازنده قدرند (فوکو، ۱۹۸۰) و عقلانیت مدرن، عینیتی فراتر از ذهنیت پیش مدرنی که در تکاپوی جایگزینی آن بود، نداشت (مکلنتایر، ۱۹۸۸). در هم تنیدگی علم و دانش و اینکه پژوهشهای علمی گرانبار از ارزش و سرمایه‌های فرهنگی اند، مورد تأکید فراوان قرار گرفت (مثلاً، لاودن^۳، ۱۹۸۴). جانسون^۴ معتقد است هر نوع تصویری از مفاد عقلانیت بر پایه ساختهای تجسمی و تخیلی فهم ما از جهان استوار می‌گردد (۱۹۸۷).

روش شناسیهای پژوهش نیز در یک بافت اجتماعی و تاریخی ساخته می‌شوند. بر مبنای مفروضات فرا روشنگری، هر پژوهشگر، نماینده یک فرهنگ است که موضوع مطالعه را معین می‌کند. این فرایند راهبرد کلی مطالعه، داده‌های مناسب و در نتیجه چگونگی جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد (کاشمن^۵، ۱۹۹۱، ۲۰۷).

1. M.Hollis

2. S.Lukes

3. L.Laudan

4. Jahnson

5. Cushman

بنابراین، فرا‌تجدد‌گرایی، بصیرت به تکثر، به رسمیت شناختن آن در غالب زمینه‌ها و گریز از سلطه علم‌گرایی را به همراه آورد، اما در شکل غایی خود تمامی دیدگاه‌ها را به سلسله مراتبی از قدرت تحویل می‌دهد. پست‌مدرنیسم به طور کامل به دنیای مدرنیسم حمله می‌کند، بدون اینکه دنیای کارآمدتری را جایگزین آن سازد. برابری فرادیدگاه‌ها، محصول غایی فرامدرنیسم است. از این روی، فرامدرنیسم یک چارچوب تفسیری گسترده است که تمامی دیدگاه‌ها را نسبی می‌سازد و ادعای ارائه هر گونه تصویری از واقعیت جهان‌شمول را رد می‌کند (قربانی و واتسون، ۱۳۸۳).

برخی از نظریه‌پردازان هم که در پارادایم مینا‌گروی به تفسیر معقولیت پرداخته‌اند، از سایه نسبی‌گرایی پست‌مدرنیستی بیرون نیامده‌اند. به عنوان مثال، نظریه مینا‌گروی انفسی یا خود وابسته ریچارد فولی^۱ در این زمره است. بر مبنای وی اگر شخص «ش» گزاره «گ» را در یک تأمل عمیق، وسیله مؤثری در رسیدن به هدف معرفتی داشتن نظام عقاید دقیق و جامع در زمان حال (یعنی داشتن عقاید درست در زمان حال و نداشتن عقاید نادرست در زمان حال) بداند، آنگاه اعتقاد به «گ» برای او به نحو معرفتی معقول است (۱۹۹۳، ۱۰۰-۱۰۴). همانگونه که فولی خود می‌پذیرد، دیوانگان نیز بر مبنای نظریه وی می‌توانند از معقولیت برخوردار باشند (نک: شهیدی، ۱۳۸۳).

معضله اساسی چنین روی‌آوردی، از دست رفتن جهان‌شمولی معرفت و بلکه تجارب بشری است و این امر نسبی‌گرایی را در حوزه معرفت، اخلاق، عرفان و الهیات به میان می‌آورد.

نقد استتاج کثرت‌گرایی معرفتی از زمینه‌مندی معرفت

کثرت‌گرایی و نسبی‌گرایی در زمینه‌های مختلف اخلاق، معرفت، تجربه عرفانی، تجربه دینی و... عمدتاً ناشی از زمینه‌مندی شناخت، اخلاق و به طور کلی شخص وابسته بودن تجارب بشری دانسته شده است. چنین انگاشته می‌شود که زمینه‌مندی به نحو‌گریز ناپذیر مستلزم کثرت‌گرایی است و قول به کثرت نیز مستلزم نسبی‌انگاری مهارناپذیر است.

اخذ موضع قابل دفاع در برابر این تلقی، محتاج تحلیل هر دو ادعاست. اولاً باید مفاهیم کلیدی چون زمینه‌مندی، کثرت‌گرایی و نسبیت‌گرایی مورد تحلیل واقع شود و آنگاه دو گزاره یاد شده مورد بررسی قرار گیرند. آنچه به اجمال و در محدوده نوشتار حاضر می‌توان بیان کرد، اینست که استلزام نخست (زمینه‌مندی ← کثرت‌گرایی) بر این انگاره استوار است: اشخاص که در شناخت و تجربه حضور فعال دارند، نسبت به یکدیگر متنوع و متفاوتند.

اما در باب این تفاوت نباید مبالغه‌گزار آمیز داشت. به هر روی، با انسانها مواجه‌ایم. در این مقام لزومی ندارد، به دیدگاههای سنتی افلاطونی و ارسطویی در تفسیر نسبت بین انسانها تمسک کنیم و حتی از حقیقت و طبیعت انسانیت سخن به میان نمی‌آوریم، اما این به معنای تمسک به نظریه اسم‌گرایی نیز نیست. هرگز نمی‌توان انسان بودن افراد را به یک اسم تقلیل داد و «انسان» را مشترک لفظی نسبت به انسانها انگاشت.

بر مبنای نظریه مشابهت خانوادگی ویتگنشتاین و یا بر مبنای اصالت مفهوم^۱ هم می‌توان از نسبت بین افراد پرسید. در تحلیل انسانیت هر نظریه‌ای که اخذ کنیم، هرگز تفاوت انسانها را نمی‌توان مانند تفاوت سنگ و آهو دانست. انسانهای تجربه شده تاریخی، به رغم تفاوت‌های شخصی و قومی، از وضعیت جسمانی و سازمان روانی بیش و کم یکسان برخوردارند. بنابراین، نظریه زمینه‌مندی معرفت، مستلزم کثرت به معنای تغایر از هر جهت^۲ و تنوع منهای وحدت نیست بلکه تنها کثرت همراه با وحدت را به میان می‌آورد. خطای پست مدرنیستی، مبالغه در جنبه کثرت و ندیدن حیثیت یکسانی است. نقد و طرد نظریه ارسطویی در باب کلی طبیعی، به معنای نفی جنبه یکسانی انسانها نیست بلکه تنها به معنای نفی یک تفسیر در باب یکسانی است. این خطا را در مفهوم سازی منطبق سنتی می‌توان مغالطه «اخذ ما لیس بعله عله» نامید.

تحویلی‌نگری^۳ مبتنی بر حصرگرایی روش شناختی^۴ حاکم بر اندیشه مدرنیستی مانع دیدن از «منظر دیگران» گردید. این وحدت در واقع حاصل جزم‌گرایی مرضی بوده است که به تعبیر نیچه از ویژگیهای نیروهای واکنشگر است. اما توجه به منظر دیگران را

1. conceptualism

2. all-other

3. reductionism

4. methodological exclusivism

نمی‌توان به معنای کثرت‌کاری از وحدت و نسبیّت‌کاری از عینیت جهان شمول دانست. مهمترین خطای روش شناختی پست مدرنیسم، مواجهه انفعالی با حصرگرایی مدرنیستی و فقدان الگوی پژوهشی در مواجهه با منظر دیگران بوده است. نه می‌توان گفت آراء دیگران، به طور کلی باطلند (حصرگرایی) و نه می‌توان گفت دیگران جملگی بر حقند.

این حقیقت دان، نه حقّند این همه نی به کلی گمراهانند این رمه
آنکه گوید جمله حقّند، احمقیست و آنکه گوید جمله باطل، او شقیست
(مولوی، ۲/۲۹۲۷، ۲۹۴۲)

کثرت‌گرایی روش شناختی

اما چگونه می‌توان وراء کثرت‌ظاهری به وحدت ادعا شده دست یافت؟ پاسخ در الگوی پژوهشی است. به نظر می‌رسد به جای نزاع در اینکه کثرت هست یا نه، باید از الگوی مواجهه با کثرت‌گرایی سؤال کرد. کثرت‌گرایی روش شناختی بر انگاره وحدت در کثرت (در همه تجارب بشری) استوار است و با الگوهایی از کثرت به وحدت جهان شمول دست می‌یابد. کثرت‌گرایی روش شناختی دو بحران عمده را پیش‌گیری و درمان می‌کند: بحران مدرنیستی تحویلی‌نگری و بحران پست مدرنیستی نسبیّت‌گرایی.

مراد از کثرت‌گرایی روش شناختی آنست که اولاً به همه منظرها و دیدگاهها اقبال کنیم و هیچکدام از آنها را حقیرانه و بدون نقادی رها نکنیم. ثانیاً، پذیرفتن تعصب آمیز دیدگاهها را نیز رها کنیم، بلکه سعی کنیم دیدگاههای متنوع را به نحو روشمند به سنتز واحدی برسانیم. مطالعه میان رشته‌ای با ارائه الگوهای پژوهشی معینی، کثرت‌گرایی روش شناختی را به بار می‌نشانند. به مدد این الگوها، به رغم قول به زمینه‌مندی معرفت و بلکه شخص و وابسته بودن همه تجارب بشری، جهان شمولی قواعد و ره‌آوردهای علوم نیز تأمین می‌گردد.

روش تلفیقی^۱ یکی از این الگوهاست. در این روش، یک، به همه گستره‌های متعلق

۱. البته تعبیر تلفیق برای واژه integration رسا و دقیق نیست. به هر روی تلفیق را متمایز از ترکیب به کار

به مسأله تحقیق اقبال می‌گردد. دو، ره‌آورد آنها با یکدیگر جمع می‌شود. شعار «الجمع مهما أمکن اولی من الترتک»، به همین مؤلفه ناظر است. سه، ره‌آوردهای مختلف از طریق نقد متقابل به سازگاری بلکه انسجام می‌رسند. چهار، حاصل این مطالعه دست‌یابی به دیدگاهی جامع‌نگر و منسجم است.

الگوی دیگر، روش چالشی یا دیالکتیکی است. در این روش، یک، به همه گستره‌های متعلق مسأله تحقیق اقبال می‌شود. دو، روی‌آوردهای (و نه ره‌آوردها) علوم مختلف مورد چالش و گفتگوی اثر بخش قرار می‌گیرد. سه، موضع محقق، گزینش یک روی‌آورد و یا ترکیب و تلفیق چند روی‌آورد نیست بلکه موضع وی هدایت انتقادی چالش بین روی‌آوردهاست. چهار، حاصل مطالعه، دست‌یابی به روی‌آوردی جامع‌نگر و به تبع آن طرح مجدد و ژرفتر مسأله و یا دست‌یابی به دیدگاهی ژرف‌نگر است.

دلیل اینکه با الگوهای میان‌رشته‌ای می‌توان جهان‌شمولی ره‌آوردهای علوم را تأمین کرد، اینست که در این روی‌آورد به نحو روشمند، تجارب شخص وابسته و معرفت زمینه‌مند از زندان و حصر شخص فراتر رفته و با تعامل بین اشخاص بلکه گستره‌ها، نقد، اصلاح و تکمیل می‌شوند. کثرت‌ها مجال ارجاع به وحدت جمعی (در الگوی تلفیقی) و یا ارتقاء به جامعیت فرادیدگاهی (الگوی دیالکتیکی) پیدا می‌کنند.

چنانچه روشن است در این الگوها، زمینه‌مندی معرفت نفی نمی‌شود و گرانبار بودن نظریه‌ها از عوامل شخصیتی محقق انکار نمی‌گردد بلکه حصرگرایی روش‌شناختی طرد می‌شود. آنچه با جهان‌شمولی معرفت منافات دارد، حصر نظر به دیدگاههای شخص وابسته محقق است.

یکی از مواضع ابهام در مسأله، در آمیختن مفهوم مطالعات میان‌رشته‌ای با روی‌آورد چند رشته‌ای است. در روی‌آورد اخیر، به دلیل فقدان الگوی پژوهشی التقاط بین علوم حاصل می‌آید و محقق به حیرت و سرگشتگی می‌رسد: انباری از اطلاعات فاقد انسجام و سازگاری و در نتیجه عقیم و بی‌حاصل.

دست‌یابی به مطالعات میان‌رشته‌ای، برخلاف روی‌آورد چند رشته‌ای، محتاج سه گونه ابزار است: یک، زبان مشترک که گفتگوی بین رشته‌ها را ممکن و اثر بخش می‌سازد. دو، برخورداری محقق از هوش هیجانی و سعه صدر که او را از موضع

حصر‌گرایی، ناشی از «سخت‌گیری و تعصب» به کثرت‌گرایی روش‌شناختی سوق دهد. و سه، قواعد منطقی مطالعات میان‌رشته‌ای برای هدایت گفتگوی اثر‌بخش رشته‌ها و یا تلفیق‌ره‌آوردهای علوم مختلف.

این سخن درست است که «گفتگوی^۱ وسیع و پردامنه در عصر پست مدرن ضروری است» (نیلز^۲، ۱) اما نه هر گفتگویی اثر‌بخش است. گفتگوی اثر‌بخش مبتنی بر اخذ روی آورد انتقادی با حساسیت مسأله‌محورانه در جهت تقریب به حقیقت است. این نوع گفتگو را که می‌توان مباحثه^۳ خواند خود فرایند تحقیق و تولید علم است (لیپمن^۴، ۵۲۱-۵۲۲).

نتیجه

نظریه‌ زمینه‌مندی معرفت در خصوص همه تجارب بشری قابل طرح است. این نظریه، کثرت‌گرایی را در عرصه‌های مختلف معرفت، اخلاق، عرفان و ... به میان می‌آورد. نسبی‌گرایی معرفتی، نتیجه منطقی کثرت‌گرایی معرفتی نیست. کثرت‌گرایی روش‌شناختی رهیافتی است که می‌تواند با حفظ زمینه‌مندی معرفت و کثرت‌گرایی معرفت، جهان‌شمولی قوانین علوم را حفظ کند. این روی آورد در مطالعات میان‌رشته‌ای به ثمر می‌رسد. در مطالعات میان‌رشته‌ای دو الگوی اثر‌بخش وجود دارد: روی آورد تلفیقی و روی آورد چالشی. تمایز مطالعات میان‌رشته‌ای با روی آورد چند رشته‌ای در روش‌مندی آن بر حسب الگوهای تلفیقی و چالشی است. روی آورد چند رشته‌ای به دلیل فقدان الگوی پژوهشی به التقاط و حیرت می‌انجامد.

کتابشناسی

برت، آرتور، مبانی مابعدالطبیعی علوم نوین، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ش.

سروش، عبدالکریم، مقدمه مبانی مابعدالطبیعی علوم نوین، نک: برت.

1. conversation

2. Niles

3. dialogue

4. Lipman

- شهیدی، فاطمه، طرح و بررسی نظریه معقولیت ریچارد فولی، به راهنمایی سعید زیبا کلام، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
- فرامرزی قراملکی، احد، روش شناسی مطالعات دینی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۰ ش.
- همو، «تحویلی نگری بازدارنده تولید علم»، جنبش نرم افزاری، به اهتمام مسعود جوابلو، تهران، الهه ناز، ۷۴-۵۷، ۱۳۸۳ا ش.
- همو، اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی، مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳ب ش.
- قربانی، نیما و واتسون، پل، «مبانی روش شناسی الگوی محیط ایدئولوژیک در دین پژوهی تجربی»، مقالات و بررسیها، دفتر ۷۴ (۲)، ۱۳۸۲ ش.
- لازی، جان، تاریخ فلسفه علم، ترجمه علی پایا، تهران، دفتر نشر دانشگاهی.
- نصیری، مهدی، اسلام و تجدد، تهران، کتاب صبح، ۱۳۸۲ ش.
- مولوی، جلال الدین بلخی، مثنوی معنوی، به کوشش عبدالکریم سروش، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.

- Cushman, P., "why the self is Empty: Toward a Historically situated Psychology",
American Psychologist, 45,599-611.
- Erikson M.J. *Truth or Consequence*, Downers Grove, IL: Intevarity press, 2001.
- Feyerabend Paul K., *Against Method: out line of an Anarchistic theory of Knowledge*, London, New left Books, 1975.
- Foley, R., *Working without A Net: A study of Egocentric Epistemology*, OUP, 1993.
- Girard, R., *To Double Business Bound*, Baltimore, M.D: the Johns Hopkins university press, 1978.
- Hollis, M. & Lukes, S. (ed), *Rationality and Relativism*, oxford Blackwell, 1982.
- Jahnson, E.L., Jones, S.L. (eds), *Psychology and Chstianity*, 1987.
- Katz, S. *Mysticism and Religious Traditions*, OUP, 1983.

- Laudan, L., *Science and vales*, Berkeley: university of california press, 1984.
- Lipman, Matthew, "Philosophy for children and Critical thinking", *Thinking Children And Education*, Kendall/Hunt Publishing company, 1993.
- Maecntyre, A., *Whose justice? which rationality?*, Notre Dame, IN: unirersity of Notre Dame press, 1988.
- Niles, Damayanti, M.A., "Toward a Broder Theological Conversation", *Quest*, Vol.3, N.1, April 2004.
- Reichenbach, H., *Experience and Prediction: An Analysis of the Foundations and the structure of Knowledge*, Chicago, university of chicago press, 1938.
- Smith, W.C., *The Meaning and End of Religion*, New york, 1978.
- Stout, J., *Ethics after Babel*, Beacon press, 1988.
- Toulman, S., *Cosmopolis*, New York press, 1990.